

پیامک وخامک از جلسه‌ای با موضوع «پرورش تفکر، آنگونه که قرآن می‌گوید» خبر می‌داد.

کمی دیر رسیدم. وقتی رسیدم بحث پیرامون آیات سوره مدثر درباره ولید بن مغیره بود. فردی که در زمان رسالت پیامبر (صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ) می‌زیست و دارای اموال و اولاد فراوان بود، اما با آیات الهی دشمنی می‌کرد و نقشه می‌کشید برای مقابله با پیامبر و به گونه‌ای رفتار می‌کرد که خداوند خطابش کرده بود: قَتْل؛ مرگ بر او.

محور بحث، کتاب «پرورش تفکر قرآنی» نوشته آقای اخوت ـ از اساتید مدرسه قرآن ـ بود. موضوعات مختلفی مطرح شد:

ـ توجه به عاقبت؛ اینکه خوشبختی یا نگون بختی آدم‌ها بستگی به عاقبتشون داره. هر چی آدم دوراندیش تر باشه و برای آینده معنویش بیشتر تلاش کنه خوشبخت تره.

ـ فرق مادی و معنوی و اینکه به اشتباه جا افتاده که مادی اونیه که هست، و معنوی اونیه که لمس نمی‌شه، پس نیست. در حالی که حقیقت و غایت هر چیز مد نظره. پس در واقع مادیات اجل دارند و نیست شونده‌اند و معنویات باقی و فنا ناپذیرند.

ـ هدف و اینکه ته اهدافمون باید این باشد که به همه خوبی‌ها دست پیدا کنیم. این همون بهشته، و عاقبتی است که انسان‌های صالح دارن، و خدا از ما توقع داره چنین عاقبتی رو برای خودمون رقم بزنیم. یکی از بچه‌ها پرسید: «عاقبتی مثل عاقبت حضرت علی (علیه‌السلام) رو کی می‌تونه داشته باشه؟» استاد پاسخشون این بود: «عاقبت حضرت علی (علیه‌السلام) رو هم می‌تونیم داشته باشیم. اصلا همه برای همین خلق شده‌اند. اما حضرت علی (علیه‌السلام) مراتبی دارند که ما به اون آگاه نیستیم و برای همین نمی‌تونیم به اون‌ها برسیم. اما در حد آگاهی مون رو خدا از ما توقع داره بهش برسیم. ولی ما چون فکر

## گزارش

## نیم‌نگاهی به سه روز در کنار هم بودن

- مریم کریمه

وقتی پیامک اطلاع رسانی اردوی مشهد که توسط کانون قرآن و عترت (علیه‌السلام) پردیس علوم برگزار می‌شد بهم رسید، خیلی خوشحال شدم. قرارمون، با بقیه بچه‌ها که ثبت نام کرده بودن، ساعت ۱۴:۳۰ روز سه شنبه ۱۷ آبان داخل ایستگاه راه آهن. همه در گوشه‌ای جمع شدیم و منتظر رسیدن بقیه بچه‌ها. بعد از کنترل بلیت وارد قطار شدیم. کوپه‌ها از هم دور بودن، یکی واگن ۱ بود یکی ۳ دوتا ۵ و ... برای دیدن بقیه بچه‌ها باید کلی قطارنوردی می‌کردی. نماز مغرب رو که خوندم بچه‌ها دلی از عزا دراوردن و وارد بحث و گپ و گفت شدن. خاطره‌گویی، بحث علمی، صحبت‌های قرآنی و ... تو کوپه‌ها به راه بود.

ساعت ۲ بامداد، قطار در ایستگاه راه آهن مشهد توقف کرد. سوار سرویس‌ها شدیم و بعد از یک دور چرخش دور حرم امام رضا (علیه‌السلام) در منزل مستقر شدیم. اولین ساعات اردو، تعدادی از بچه‌ها که دوست داشتن اذان صبح رو حرم باشن آماده حرکت شدن. دمدمه‌های طلوع که هوا داشت روشن‌تر می‌شد، بچه‌ها دو گروه شده بودن؛ بعضی

می‌کنیم نمی‌تونیم هیچ یک از خصوصیات الهی حضرت رو بدست بیاریم، براش تلاش نمی‌کنیم و بنابراین بهش نمی‌رسیم.»

ـ عمل صالح؛ راه رسیدن انسان به سعادت. انسان در هر موقعیت از زندگی دو گزینه در اختیار داره که اگه گزینه درست رو با عقل خودش تشخیص بده و به اون عمل کنه، عمل صالح رو انجام داده. با انجام عمل صالح می‌تونه بر درون خودش اثر بگذاره و شخصیت خودش رو اصلاح کنه. با شروع از خود، می‌تونه بر دیگران هم اثر بگذاره. پس از اصلاح خود، شروع اصلاح همه مردم (جامعه) است.

تا اینجا روی رابطه تفکر با شناخت حرف زدیم و روی شناخت قوانین تفکر کار کردیم. از اینجا به بعد در جلسه روی رابطه تفکر با تصمیمات کار کردیم و نقش تفکر در تصمیم‌گیری رو بررسی کردیم.

حرف‌های از اینجا به بعد کلاس رو می‌تونید توی درس دوم کتاب «پرورش تفکر قرآنی» بخونید

## نشانه‌ها

جلسه «سوره مبارکه فلق» محور تولید علم مبتنی بر قرآن» پنجشنبه ۱۹ آبان ساعت ۲۳

- حمیده اسدی

آنگونه که سوره فلق را در این جلسه خواندیم، حس کردم که گویی تا به حال سوره فلق نخوانده‌ام. حرف سوره این بار در مورد علم و تولید آن بود؛ اینکه فلق نشانه است و در جای جای رشته‌های ما «بچه علوم‌های»، می‌شود نشانه‌های از مرحله‌ای به مرحله دیگر رفتن را به وفور دید. مثلا در جایی که سلول‌های بدن تقسیم می‌شوند و جنینی را ایجاد می‌کنند، لحظه‌ای که دانه‌ای سر از خاک در آورده و جوانه می‌زند و ... این فلق نشان دهنده جهت، میزان رشد، مرحله رشد، فاصله تا مقصد و ... است. اگر سوره فلق را با این شیوه جدید بخوانیم، به چه علم‌ها که دست نمی‌یابیم. و ...

به حرم می‌رفتن و بعضی برمی‌گشتن. بعد از ناهار کارگاه «پرورش تفکر؛ آن گونه که قرآن می‌گوید» برگزار شد. مطالب پرده‌نگار به طرز شیرین و جذابی بیان شد. بعضی از بچه‌ها با مطالب به چالش افتادن و سؤال و جواب‌ها جلسه رو جذاب کرده بود.

یکی از اتفاقاتی که خاطره شد، قطعی آب بود که از قبل از ظهر تا بعد از شام طول کشید. جلسه دوم پرورش تفکر ساعت ۹:۳۰ شب برگزار شد. یکی از خلاقیت‌های بچه‌ها سه‌ساعتنامه علمی ـ دیواری «تا بی‌نهایت» بود با موضوع «ساختار وجودی انسان از دیدگاه قرآن» که در طول روز مطالب زیبا جهت مطالعه بچه‌ها به دیوار زده می‌شد. روز دوم اردو آقای اخوت، آقای رضا زاده و خانم ادیب از اساتید مدرسه دانشجویی قرآن و عترت (علیه‌السلام) به جمع گروه پیوستند. جلسه معارفه‌ای تشکیل شد و راجع به موضوع جلسه شب نظرسنجی صورت گرفت، و طی نظرسنجی موضوع «تحلیل و تدبیر سوره» صاحب‌بیشترین رای شد. جلسه، ساعت ۱۰ شب با موضوع «سوره مبارکه فلق؛ محور تولید علم مبتنی بر قرآن» برگزار شد.

صبح جمعه، بچه‌ها برای نماز صبح و دعای ندبه به حرم رفتند. ساعت ۱۲:۳۰ ظهر همه سوار سرویس‌ها شدیم و عازم راه آهن. جایتان خالی، در ایستگاه همه عکس یادکاری انداختیم. قطار ساعت ۱۳:۵۰ به سمت تهران حرکت کرد.

صاحب امتیاز: احمد رضا اخوت

مدیر مسؤول: فاطمه قنبریان

سر دبیر: سیده زینب رضوی کشمیری، حمیده اسدی

هیأت تحریریه: دانشجویان کانون قرآن و عترت (علیه‌السلام)

پردیس علوم دانشگاه تهران

گزارش اردوی مشهد  
کانون قرآن و عترت  
پردیس علوم  
دانشگاه تهران



هفته‌نامهٔ فرهنگی، خبری مدرسهٔ دانشجویی قرآن و عترت دانش‌گاه تهران

کاتب

به نام سـلام

# سلام‌خوبی‌ها

- سیده زینب رضو کشمیر

سفر یعنی تغییر وضعیت، تغییر حال و ...؛ خلاصه بستری برای تغییر. زیارت یعنی سلام خوبی‌ها، یعنی آوردن دل خسته، رهایی از سنگینی‌ها و سبک برگشتن ... زیارت یعنی عذرخواهی برای بدقولی‌ها و پیمان‌شکنی‌ها، یعنی قول و قرارهای تازه ... زیارت یعنی فهمیدن حضور همیشگی امام خوبی‌ها، یعنی دوست دارم مولا! دوستم داشته باش. اردو یعنی همسفری با بچه‌های تازه و دوستان قدیمی، یعنی تجربه جدید، یعنی چند روزی خلوت با خودت، با دوستانت و اطرافیانت، یعنی ...؛ خلاصه خوش می‌گذرد!!!

نمی‌دانم در این سفر، اردو یا زیارت چه رمز و رازی بود، اما هرچه بود حال خوشی داشت. خوبِ خوبِ خوب. باشد که فراموشش نکنیم ...

## احساس ناب آب بودن

- الهه ورمزیار

منادی مژده داد آمدنت را به کویرها و ریگستان های تفتیده و تو احساس ناب آب بودن را بخشیدی به تمام نمک‌زارها. عبور کردی منزل به منزل ،کویر در کویر احساس آب‌ها نذر نگاهت باد. نذر بهشت زمینی‌ات که در قلب سرزمینم پی افکندی. حتی بهشت هم بی نگاه تو دوزخی است پرنهیب. می‌خواهم جاودانه بیاسایم در سایه سار جنانت؛ کعبه‌ات. حتی کعبه می‌داند که از وقتی تو با او وداع کرده‌ای، تمام جلوه‌های عبودیتش را با رشته‌هایی به لگام اسبان همسفرت پیچیده‌ای و کعبه را تنها و تهی میان خلنگ‌زار منجمد وانهاده‌ای. حتی مدینه می‌داند این هشتمین جوانه‌اش چون خیمه‌گاه بلند عطوفت، تمام زمین را به اشارت سرانگشت مهر می‌ریاید. وشب و روز مجنون‌وار، بارگاه و حرمش را بوسه‌باران می‌کنند ...

مشهدالرضاطیفتم

# دوسال انتظار

گزارشی از چگونگی شکل‌گیری اردوی مشهد اخیر کانون‌قرآن‌وعترت(علیهم‌السلام)پردیس‌علوم

- حمیده اسدی

سال دوم دانشگاه بودم؛ سال ۸۸ بود، که رفتیم اردوی زیارتی مشهد. خیلی سفر خوبی بود. سال بعد هم با دوستان تصمیم گرفتیم، دانشجویان علوم را ثبت نام کنیم و برویم مشهد. ثبت نام انجام شد، بلیت هم گرفتیم، اما بعد از جلسه با مسؤول اردو، به دلایلی نتیجه گرفتیم که اردو باید لغو شود. وای! خبر دادن به بچه‌هایی که یک ماه منتظر اردو بودند چقدر سخت بود. گفتم حتما قسمت نبوده، انگار هنوز وقت ملاقات یار نرسیده بود، ان‌شاءالله سال دیگر می‌رویم.

سال ۸۹ گذشت. مهرماه سال ۹۰ بود، که باز برای رفتن به مشهد تصمیم گرفتیم. با دوستان تصمیم گرفتیم تمام هماهنگی‌ها را طوری انجام دهیم که دیگر اردو لغو نشود. انگارکه رفتن به حضور یار دست ما است و اگر همه هماهنگی‌ها را انجام دهیم، دیگر مشکلی پیش نخواهد آمد. قرار بود ۲۶ مهر ماه برویم. وقت خرید بلیت قطار برای مشهد مقدس شد، اما با تمام هماهنگی‌ها نتوانستیم بلیت تهیه کنیم. گویا هنوز وقت ملاقات یار نرسیده بود.

وای! چطور باز هم به بچه‌ها اطلاع می‌دادم که اردو لغو شده است؟! گذاشتم چند روزی بگذرد. روز همایش سوره مبارکه فجر رسید. ناراحت و دلتنگ بودم. آخر باز هم نتوانسته بودیم به مشهد برویم. همایش مصادف با میلاد امام رضا(علیه‌السلام) بود؛ خلاصه حرف از امام رثوف شد. نامه‌ای خوانده شد، حال و هوای نامه با حال و هوای من نزدیک بود. درد فراق یار؛ نیازی درخود حس کردم که جز با امام برطرف نمی‌شد.

دلم شکست که امام اذن دخول نمی‌دهند. گویا

چهارشنبه

۱۶ آذر ۱۳۹۰

اردوی مشهد

۱۱مهرم ۱۴۳۳

هفته‌نامهٔ فرهنگی، خبری مدرسهٔ دانشجویی قرآن و عترت دانش‌گاه تهران

کاتب

سفر به بهشت

- حمیده حقیقت‌جوی

از پنجره تاکسی بارش شورانگیز برف را نگاه می‌کردم. نگاهم به برف بود، و فکرم به سفر، و گوشم به صدای گوینده رادیو که می‌گفت: به گزارش سازمان هواشناسی، هوای بسیار سردی را در استان‌های کشور خواهیم داشت، از سفرهای غیر ضروری خودداری کنید ...

با شنیدن این حرف لبخندی بر لبانم نشست و با خودم گفتم: «چه سفری ضروری‌تر از دیدار آشنای قلب‌ها؟!»

سوار قطار شدیم، قطار تهران - مشهد. بوی مهربانی به مشامم می‌رسید، هر لحظه که سپری می‌شد، گویی یک قدم به بهشت نزدیک‌تر می‌شدیم، در راه از خنده و شادی بچه‌ها گرفته، تا صحبت‌های خانم کندی و سر زدن به کوبه بچه ها، همه و همه پیوند قلب‌هایمان را بیشتر و بیشتر می‌کرد.

با حساب اینکه ساعت ۳ به مشهد می‌رسیم، بعد از کلی حرف زدن‌های دوست‌داشتنی، بالاخره به خواب رفتیم، هنوز چشمانمان گرمای خواب را حس نکرده بود که گفتند رسیدیم ...! به سرعت وسایل را جمع و جور کردیم اما وقتی خوب به ساعتان نگاه کردیم، متوجه شدیم قطار محترم، حساب دلتنگی ما را کرده و دو ساعت زودتر از وقت مقرر ما را به مقصد رسانده. اما نه ...، هنوز تا مقصد راه

### فعالیت‌ها

**سه‌ساعتنامهٔ علمی-دیواری «تابی‌نهایت»**

**اشاره‌ای به موضوع تشریه دیواری اردوی مشهد**

- نعیمه پورصالحی

نشسته بودیم دور هم، مشهد بود.

حرف از این شده بود که در جوار ملکوتی امام رضا(علیه‌السلام) - که در عالم و ساحت وجود انسان تأثیر

### نیاز؛رافع‌نیاز

نگاهی به مسابقه و نظر سنجی برگزار شده در قطار در مسیر برگشت از اردو

از آنجا که باور داریم امام رضا(علیه‌السلام) زائرانش را دست پر، دل پر، ایمان پر و خلاصه پر و پیمان روانه کاشانه‌شان می‌کند، دوست داشتیم بدانیم که اثر فعلی سفر بر همسفرانمان حداقل از جنبه رفع سؤالات ذهنی چه بوده. یعنی چه سؤالاتی را در این سفر جواب گرفته‌اند؟! (لطفاً به کنجکاوی‌مان خرده نگیرید، که هدف ایجاد انگیزه برای به راه انداختن سفرهای بعدی بوده!!!) در طی مسیر برگشت در همین افکار بودیم که پیامک وخامک بر صفحه گوشی‌های همراه این گونه نقش بست: «سؤالاتی را که در این سفر جواب گرفتید بنویسید، به شرکت‌کنندگان به قید قرعه جوایزی تعلق می‌گیرد»، فهمیدیم اساتید زودتر از ما تصمیمشان را عملی کرده‌اند. از میان پاسخ‌های مسابقه، چندتا را انتخاب کردیم. اینها چندتا از پاسخ‌های مسابقه هستند، همان سؤالاتی که بچه‌ها جوابش را در این سفر مشهد یافته‌اند:

— اینکه چه طور می‌توان آیات قرآن را با روابط ساده زندگی تعمیم داد، یا مفاهیم قرآن را در زندگی به صورت عملی استفاده کرد؟

— سؤالم در مورد فلقی بود. اینکه فلق‌ها و نشانه‌های زندگی‌ام را بشناسم و بررسی کنم. من همیشه فکر می‌کردم اعتقادم به نشانه‌ها خرافات است(!)

— سؤالم این بود که چگونه می‌توان بر مبنای قرآن علم تولید کرد؟ واقعاً یک چراغ‌هایی در ذهنم سو سو می زنم، امیدوارم بتوانم روشن‌شان کنم(!)

ویژه‌نامه

چهارشنبه

۱۶ آذر ۱۳۹۰

اردوی مشهد

۱۱مهرم ۱۴۳۳

بود. به خانه پردیس علوم که رسیدیم، بعد از اسکان خودمان و وسایل چند دسته شدیم، یک عده ترجیح دادند استراحت کنند تا نماز صبح را در حرم بخوانند و یک عده راه افتادیم به سمت حرم.

سوز سرما و سکوت کوچه غریب، مانع حرکت کردنمان نشد. هر چه به حرم نزدیک‌تر می‌شدیم، شب بودن را کمتر احساس می‌کردیم؛ مغازه‌های باز، آدم‌های در حال رفت و آمد و چراغ‌های بی‌شمار، همه حکایت از این می‌کرد، که باب حریم دوست همیشه و همیشه گشوده است ...

اذن دخول را با اشک‌های شوق و نفس‌هایی که شبیه ابر در هوا پخش می‌شد زمزمه کردیم، آرام آرام قدم‌هایمان را برمی‌داشتیم تا این حس خوب دیرتر تمام شود.

به یاد جمله «فاخلع نعلیک» کفش‌هایمان را درآوردیم و به یاد همین جمله، هر چه یاد و خاطره و دغدغه هم بود سپردیم به باد فراموشی و با قلب آرام داخل شدیم ... از کنار زائران با صفای حرم گذشتیم، یکی به دعا مشغول بود، یکی ذکر، یکی سکوت، یکی اشک ... هر کس به پهنای دلش حریم حرم را در برگرفته بود و غبار از دل می‌زدود.

خادمی استوار با مهربانی هدایتمان کرد، فرش بزرگی را که از چارچوب در ورودی آویخته شده بود کنار زدیم و با کنار رفتن فرش، ضریح با شکوه امام، چشمانمان را به خود دوخت ...

«السلام علیک یا علی بن موسی الرضا» ...

کممک محتوای کتاب و به اندازه کوتاهی اقامتمان در مشهدالرضا، بخش‌بخش آنچه را که می‌شد در رسیدن به این بی‌نهایت دریافت و دانست کشیدیم و نوشتیم و به تدریج چسباندیم روی دیوار. اسمش هم شد «تا بی‌نهایت».

اگر خواستید این «تا بی‌نهایت» را ببینید و بخوانید، قدم رنجه کنید و ببایید کانون قرآن وعترت(علیهم‌السلام) دانشکده علوم دانشگاه تهران.

<b>پدیدهٔ‌وخامک!!</b>	
<div><span></span></div> <div>نگاهی به سامانه پیامکی اردوی مشهد</div>	

- حمیده حقیقت‌جوی

«وخامک یعنی واحد خدمات اردوی مشهد کانون»

«بعد از مراجعت به خانه زنگ طبقه دوم را می‌زنیم تا مزاحم خانواده ساکن در طبقه پایین نشویم. این شمارهٔ وخامک است»

وقتی در کوبه‌های قطار شماره‌های خود را روی کاغذ می‌نوشتیم، گمان نمی‌کردیم جریان جالبی در شرف وقوع باشد. بله، به ابداع همراهان اردو، سامانه پیامکی وخامک بوجود آمد!! تا هم بچه‌ها در جریان برنامه‌ریزی‌های اردو قرار بگیرند و هم مسؤولین در جریان برنامه‌های بچه‌ها ...!

از برنامه ناهار و نماز و زیارت قبول گرفته تا برنامه کلاس‌ها و برنامه حرکت قطار برای برگشت به تهران و ... همه و همه برای همه‌مان پیامک می‌شد.

البته شاید دانستن اینکه ناهار قیمه است کمک چندانی به بچه‌ها نمی‌کرد، اما حداقل باعث می‌شد به شوق خورش خوشمزه قیمه، هر چه سریع‌تر سر ساعت معین خود را به خانه برساییم. کسانی هم که به هر دلیل نمی‌توانستند زمان ناهار خانه باشند و یا دیرتر می‌رسیدند به وخامک اطلاع می‌دادند تا بقیه منتظرشان نشوند و غذایشان را نوش جان کنند تا سرد نشده!!

خلاصه کار جالبی بود، و جالب‌تر اینکه، هم چنان ادامه دارد ...

طبق برنامه‌ریزی مسؤولان، ان‌شاءالله وخامک ما را تنها نمی‌گذارد تا سفر بعدی!!

شاید از سفر مشهد، وخامک تنها یادگاری باشد که هر هفته به یادمان می‌آورد: سفر مشهد همچنان در زندگی‌مان جریان دارد ...

راستی، از اینکه مزاحم خانواده ساکن در طبقه پایین شدم معذرت می‌خواهم ... من بودم که زنگ طبقه اول را زدم ...، اما فرار نکردم!!!!